بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه: دین و مراتب آن

خوب بحث ما که بحث دین و مراتب آن بود که به شش هفت مرتبه تقسیم شد که دین ثابت فی نفس الامر بود دین نازل بر پیامبر بود دینی که با علم وراثت تام و کامل می‌شود دین ابلاغی و دین واصل و اسلام و دین مفهوم و مکشوف در اینجا من یکی دو نکته که شاید نوعی تکراری هم در آن باشد در تکمیل بحث عرض بکنم برویم به بحث بعدی انشاءالله.

# اصول عام و اصول خاص

این نکته، نکته‌ای مهمی است که دین مکشوف ما داریم که آن دین مرتبه ششم به آن ترتیبی که من نوشتم که به‌عنوان دین مکشوف نام‌گذاری شده است و دین مستنبط و اجتهادی پیش‌فرضی که فقه و اجتهاد ما دارد یک چیزی را قبل از این عرض بکنم و آن اینکه بحث ما در اینجا درباره فلسفه فقه است و مبانی اجتهاد به معنای فقه است غالباً ناظر به این هستیم ولی این طور نیست که اختصاص داشته باشد به فقه خیلی‌هاش بحث‌های عام است که درواقع یک نوع فلسفه اجتهاد به معنای عام است اجتهادی که در قلمرو‌های قید فقهی هم به کار می‌رود یعنی بسیاری از مباحثی که ما در اینجا مطرح کردیم و در آینده مطرح خواهیم کرد این‌جور هم نیست که فقط اختصاص فقه داشته باشد یا قلمروهای دیگر کلامی و اعتقادی و اخلاقی این‌ها نوعی اجتهاد وجود دارد و اجتهاد در آن‌ها هم یک پایه‌ها و مبانی هم دارد که بخشی از آن با اجتهاد مشترک است به‌عبارت‌دیگر از نکاتی است که در مقدمه در مباحث باید به آن توجه شود و آن این است که ما در اصول گفتیم که این‌طوری بحث کردیم گفتیم که یک اصول عام داریم یعنی روش اجتهاد به معنای عام اعم از فقه یا طلاق یا حوزه‌های اخلاقی یا تاریخی و امثال آن‌ها و یک اصول هم داریم که اصول خاص است در اصول خاص هم اصول فقه داریم یا اصول اخلاق داریم و یا اصول کلام داریم و اصول تاریخ داریم و امثال این‌ها یعنی قواعد و روش‌ها و شیوه‌هایی که با آن اجتهاد می‌شود آن قواعدی که ما با آن می‌رویم به سراغ متون و منابع دینی و به استنباط می‌پردازیم با آن روش و شیوه یک روش‌های عامی داریم که وقتی که شما می‌روید سراغ متن دینی بروید و متون و منابع بروید یک قواعد کلی وجود دارد که آن قواعد کلی را می‌توانیم در همه حوزه‌های فقه و اخلاق کلام امثال آن‌ها به کار ببریم مثل اصاله الظهور اصاله عدم قرینه این‌جور چیزهای دیگر یا بعضی از مباحث حجج مثلاً حجیت خبر متواتر این در همه جا همین است و خبر واحد اختلافی است قواعدی که برای استخراج مدالیل از منابع و متون بکار می‌رود و قواعدی که ما می‌آییم در حوزه فقه اصول فقه غالباً‌ این است یعنی بخشی از اصول فقه اصول ما این فقط در قانون فقه است حالا اگر مثلاً اصول عملیه که اصول عملیه کاملاً مال فقه است مال استنباط احکام است که دیگر در اعتقادات و تاریخ و سیره و این‌ها و در بحث‌های دیگر بکار نمی‌رود یا اجتماع امر و نهی مثلاً مال فقه است در کلام و اعتقادی و معارفی از آن نمی‌شود استفاده کرد البته کلامی که اینجا نوشتیم منظور عام است.

اصول ما اینجا متمرکز است اما مثلاً قواعدی که برای استنباط گزاره‌های کلامی می‌خواهیم بکار ببریم یا در تاریخ می‌خواهیم استفاده بکنیم یا در کلام قواعد خاص آن‌ها کمتر کار شده این چیزی است که من در چند سخنرانی گفتم و این دو جلد کتاب جایگاه شناسی علم اصول که معاونت پژوهش چاپ کرده که مال آقای حسنی و آقای علی‌پور است که مجموعه مصاحبه‌هایی است که از افراد و اشخاص انجام شده درباره جایگاه علم اصول که من هم آنجا یک مصاحبه‌ای دارم که چند صفحه‌ای آنجا آمده که آنجا همین را گفتم طبیعی هم است که ما عملاً برویم به آن سمت که درواقع روش‌های تحقیق در منابع و متون یک بخش عام دارد که روش تحقیق عام است و یک بخش‌های خاص هم دارد که این شکلی است. این نظیر این است که ما در علوم امروز هم یک روش تحقیق به معنای عام داریم که فلسفه علم گفته می‌شود که اصولاً در فلسفه علم این است که ما روش تحقیقمان در علوم چیست استقراء و بحث‌های کلی ولی روش‌های خاص هم داریم مثلاً روش تحقیق در علوم طبیعی در علوم ریاضی در علوم انسانی در خود علوم انسانی ریز می‌شود که روش تحقیق در روان‌شناسی جامعه‌شناسی و علوم تربیتی و همین طور؛ یعنی روش تحقیق در امروز یک شکل درختی دارد که یک روش تحقیق عام است که قواعد کلی دارد که بعد در هر گروهای از علوم یک روش‌های کلی دارد که در آن شاخه‌های ویژه هر علم هم باز یک روش تحقیق خاص دارد الان شما اگر بروید بازار در بحث‌های علمی فلسفه علمی که برای کلی می‌گویند آن بحث‌های کلی روش‌شناسی علم در آن آمده بعد می‌آید روش تحقیق مثلاً علوم تجربی یا علوم نظری یا علوم ریاضی ذر خود علوم باز روش تحقیق در فیزیک و شیمی با روش تحقیق در روانشناسی و جامعه‌شناسی متفاوت است ما در حوزه اصولمان باید یک چنین پردازش جدیدی داشته باشیم که این‌ها شکل بگیرد لااقل اگر نخواهیم این‌ها را از هم تفکیک بکنیم که باید تفکیک بکنیم بایستی در علم اصول هر بحثی را که مطرح می‌کنیم همان جا هم یک نیم‌نگاهی داشته باشیم که این بحث در حوزه مثلاً استکشاف معارف اعتقادی و یا اخلاقی و یا بحث‌هایی از این قبیل کاربرد دارد یا ندارد و چگونه است که پراکنده در مورد خبر واحد بحث خیلی جدی درگیر است که الان هم مقالاتی نوشته شده و مناظره‌هایی گاها گذاشته شده که آیا حجیت خبر واحد اختصاص دارد به حوزه به مسائل عملی و فقهی یا اینکه در مسائل اعتقادی و کلامی و تاریخی و امثال این‌ها می‌شود به خبر واحد اعتماد و اکتفا کرد این نمونه‌ای از این بحث‌هاست من یک دور کفایه را همین طور مباحثش را علامت زدم که آن‌هایی که عام است یا می‌شود عام باشد و آن‌هایی که خاص فقه است و طبعاً آن عام‌ها وضعیتشان از آْن خاص‌ها متفاوت است و خاص معارف اعتقادی و کلامی هم قواعد و روش‌هایی وجود دارد که باید روی آن‌ها کار بشود راجع به بحث‌های تاریخی ما یک قواعد خاصی داریم که کمتر روی آن‌ها کار شده کم‌وبیش در اصول از حیث فقهی توجه شده ولی جای کار بیشتری دارد.

## مبانی اجتهاد عام و مبانی اجتهاد خاص

آنچه ما در اینجا به‌عنوان فلسفه فقه یا مبانی اجتهاد که بحث‌های فعلی ماست که بحث‌هایی را داریم عرض می‌کنیم که یک تعریفی هم در آن جلسه داشتیم و قرار شد در مقدمه بحث تکمیل بکنند این هم همین داستان را دارد یعنی مبانی اجتهاد یک مبانی عام داریم و یک مبانی اجتهاد خاص یعنی اجتهاد در فقه داریم آنچه ما در این بحث‌ها به‌عنوان پایه‌ها و قواعد بنیادی اجتهاد و پیش‌فرض‌های اجتهاد داریم بحث می‌کنیم ممکن است بعضی از آن اختصاص به فقه پیدا بکند ولی غالباً آن وجهه عام دارد یعنی همین پیش‌فرض‌ها وقتی که یک متکلم ماهم می‌خواهد اجتهاد بکند و چیزی را از منابع و متون دینی استخراج بکند و به دین نسبت بدهد آنجا هم همین پایه‌ها و مبانی مورد نیازش است البته ممکن است بین این‌ها گاهی باشد که مشترک باشد تابه‌حال آن چیزهایی را که ما ذکر کردیم حالت مشترک داشته.

مسائل فقهی یک قواعدی است که فقط در حوزه همین فقه کاربرد دارد مثلاً بین ما دو تا بحث است آن بحث اولی که جامعیت دین بود آن بحث کلی است ولی آن بحث بعدی که لکل واقعه حکم آن مربوط به فقه است یعنی می‌گوییم در هر عملی و رفتاری خداوند حکمی دارد این حکم فقهی را دارد می‌گوید قاعده اول مشترک بود ولی قاعده دوم مختص و جزء مبنای اجتهاد فقهی است ولی اولی که جامعیت می‌گفتیم نه آن مبنای اجتهاد به معنای کلی بود یعنی استخراج معارف از کل دین. الان آن دو قاعده این شکلی بود این بحث بعدی که دین و مراتب آن که بحث سوم بود که می‌گفتیم دین در قوس نزول مراتبی دارد این درواقع عام است که همه بخش‌های معرفتی دین را در برمی‌گیرد و لذا قاعده اول عام بود این قاعده سوم هم عام است و قاعده دوم که لکل واقعه حکم و لکل فعل اختیاری حکم آن خاص به مسائل فقه بود این یک مطلبی بود که در مقدمه این مباحث باید قرار می‌گرفت برمی‌گردیم به بحث مراتب دین که داشتیم عرض می‌کردیم وقتی که می‌گوییم دین مراتبی دارد و یک مرتبه‌اش هم دین مکشوف است و دینی است مورد اجتهاد قرار گرفته در اینجا گفتیم که این دایره دین مکشوف به این شکل است که می‌تواند در مقام استنباط و ظاهر دین بسط پیدا بکند نه این‌که دین واقعی بسط پیدا بکند بلکه دینی که دارد اجتهاد می‌شود یا به‌عبارت‌دیگر ما در مقام عملیه اجتهاد تلاش وسیع‌تری را در طول تاریخ انجام می‌دهیم برای این‌که به آن دین واقعی که دایره‌اش اوسع است برسیم و ممکن است که دین واصل به اعصار متأخر از عصر ائمه به لحاظ اجمالی و کلی و غالبی یک ظرفیتی در آن باشد که به فعلیت در یک زمانی نرسد ولی در طول زمان می‌آید اجتهاد‌های متجدد و تحول فکری و معرفتی بشر که گفتیم سه تا عامل اصلی دارد با آن تحول در حقیقت دین یک نوع بسط و تکامل در مرتبه اجتهاد و استنباط پیدا می‌کند این تکامل دین است نه دین واقعی نه حتی دین ابلاغی ائمه و نه حتی دین واصل به لحاظ قالب‌ها چون قالب‌ها همان است که در زمان ائمه بوده و الان هم در دست ما است اما به لحاظ محتوای اجتهادی می‌تواند بسط پیدا بکند پس این‌که دین تکامل‌پذیر است یا تکامل‌پذیر نیست که گاهی این‌جور سؤال می‌شود که آیا دین تکامل پیدا می‌کند یا تکامل پیدا نمی‌کند جواب این سؤال این است که دین واقعی دین نازل دین ابلاغی و دین واصل در عصر غیبت آن‌ها اصلش تکامل ندارد دین واقعی یک امر است آنچه ابلاغ شده در عالم واقع وضع معینی دارد اما دین مکشوف و دینی که با اجتهاد ما به آن دسترسی پیدا می‌کنیم این تکامل‌پذیر است نه این‌که دین واقعی دارد تغییر و تحول و تکامل پیدا می‌کند نه آن تلاش ما تلاش مستمر تدریجی متکامل است این تلاش بخش‌های پنهان و غیر مکشوف را آشکار و علنی می‌کند به یک معنا دین تکامل‌پذیر و به یک معنا تکامل‌پذیر نیست و البته دین ابلاغی و واصل هم باز می‌تواند تکامل‌پذیر باشد بعد از ظهور امام زمان (عج) و با ظهور حضرت ولی‌عصر ارواحنا له الفدا فی‌الجمله یک نوع تکاملی در آن است که حالا حد و حدودش خیلی واضح نیست ولی فی‌الجمله است پس آن بحث مهمی که وجود دارد که این احتیاج به فقه هم ندارد در همه بخش‌ها است اینجا ما الان چند تا قاعده پیدا کردیم و یک قاعده مهم این است که دین ثابت فی نفس الامر و دین نازل بر پیامبر و دین موروث در نزد ائمه این سه مرتبه دین اصلاً تکامل‌پذیر نیست و کاملاً امر استاندار و تثبیت شده و یکدست و باقی و ثابت است و ابدی و ازلی است و حالا در حوزه فقهی که «**حَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى‏ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة**»[[1]](#footnote-1) ولی این به‌عنوان‌مثال است همه معارفش معرفت‌های الهی است الی یوم القیامه و همه‌اش ابدی و جاویدان است به نحو قضایای حقیقی. به لحاظ موضوع پیدا کردن ممکن است متحول بشود ولی به‌عنوان قوانین و گزاره‌های نفس الامری امر ثابت است پس آن سه مرتبه اول که نوشتم امر ثابتی است که هیچ نوع تغییری در آن متصور نیست آن سه مرتبه دین نفس الامری عندالله دوم نازل عند الرسول سوم دینی که با تفاصیلش به وراثت در نزد ائمه قرار داده شده یعنی دین عندالله و دین عند الرسول و دین الائمه علیهم‌السلام این ثابت و جاوید ابدی است و لایتغیر و لایتکامل است اما آن مراتب از ابلاغی به بعد نوعی تحول و تغییر و تکامل در آن متصور است در دین ابلاغی تکاملی در زمان حضور ائمه داشته چون ائمه به‌تدریج تفاصیل را اضافه می‌کردند همان‌هایی را که از پیامبر گرفته بودند در طول زمان اضافه می‌کردند و به مردم ابلاغ می‌کردند در ابلاغ آن امری که پیش خودشان بوده تدریج بوده و لذا در حالت ابلاغ تدریج و تکامل وجود دارد در دین واصل هم ممکن است که حالت تدریجی هم داشته باشد و به لحاظ این‌که به زمان حضرت هم می‌رسد هم ابلاغی هم واصل هم می‌تواند تکامل پیدا بکند و در دین مفهوم و مکشوف هم تحول و تدریج و تکامل متصور است که بر پایه تحول اجتهاد است چون اجتهاد متصور و متکامل است عملاً می‌آید قلمروهای جدید را از آن بیرون می‌آورد این تحولی که در سه چهار مرتبه آخر وجود دارد و تکاملی که وجود دارد این معنایش این نیست که واقع تغییر می‌کند یا واقع تدریجاً تکامل پیدا می‌کند نه واقع ثابت است حالت واقع عندالله و الرسول و عند الائمه آن ثابت است و تغییر و تحولی در آن پیدا نمی‌شود.

### تکامل‌پذیری مرتبه ابلاغی

سؤال: مرتبه ابلاغی چطوری تکامل‌پذیر می‌شود؟

مگر نمی‌گوییم وقتی حضرت ولی‌عصر می‌آید چیزهای جدیدی را ابلاغ می‌کنند و لذا می‌گوییم آن اصلی عندالله و عند الائمه آن ثابت است و هیچ کم و زیاد نمی‌شود ولی از لحاظ این‌که فعلی بشود و ابلاغ بشود و وصول پیدا بکند این ممکن است زمانمند باشد در زمان پیامبر هم همین طور بوده در خود عصر پیامبر بعد در طول عصر ائمه این تدریجی ابلاغ می‌شده به خاطر آن شرایطی که لازم بود احراز بشود و ابلاغ بشود درحالی‌که اصل این‌ها فی‌الواقع ثابت است بلی آن به لحاظ ابلاغ و فعلیت و تنجیز و اجتهاد و استنباط در این مراتب بعدی همه می‌تواند متحول و متغیر و متکامل باشد این تکامل را اگر ما به احکام یا به دین نسبت بدهیم این نسبت مجازی است چون دین واقعی همانی است که عندالله و عند الرسول و ائمه است آنچه ابلاغ بشود و ما بفهمیم این درواقع تحول در ابلاغ است و تحول و تکامل در کشف و اجتهاد ماست نه این‌که آن واقع تحول پیدا می‌کند دین واقعی تحول پیدا نمی‌کند اگر به آن نسبت بدهیم نسبت الی غیر ما هو له است یعنی به خاطر این‌که فهم ما زیاد می‌شود می‌گوییم تکامل پیدا می‌کند و لذا «الیوم اکملت لکم دینکم» آن سر جای خودش باقی است آن مرتبه اکمال عندالله و عند الرسول و عند الائمه است و برای دیگران هم اگر بگوییم کامل است از حیث این است که سر نخ را به آن‌ها داده است که امام و ولایت است و الا از نظر فهم ما و وصول به ما متکامل است و تغییرپذیر و تکامل‌پذیر است و چون ابلاغ تدریجی بوده و لذا آن تکامل‌پذیر بوده. آن گوهر و خمیرمایه دین همانی است که عندالله و الرسول و الائمه است که آن هیچ تحولی در آن معنا ندارد و این تدریجی در ابلاغ است و این‌که بر پیامبر به‌تدریج می‌آمده یعنی به‌تدریج مأمور می‌شده بگوید نه این‌که به‌تدریج آن جزء دین می‌شده درواقع نه درواقع دین بوده دین ثابت است «ان الدین عندالله الاسلام».

### ان الدین عندالله الاسلام

ادعای ما این است که اصلاً زمان حضرت نوح و ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی دین واقعی یک دین جامع و کامل و جامعی بوده که عندالله محفوظ بوده و در طول زمان هر پیامبری بخشی از آن مأمور می‌شده ابلاغ بکند آنچه ثابت به معنای تام و کامل است عندالله است البته دین عندالانبیاء تحول و تکامل داشته ولی آنچه ما می‌گوییم تحول و تکامل در آن نیست آن دین عندالله و عند الرسول و الائمه است این متکامل و تغییرپذیر نیست بلی دین عند الانبیاء سلف حتی بعضی از انبیاء احاطه بر همه دین نداشتند چون درجات و مراتب دارند ان الدین عندالله الاسلام و اسلام آن مجموعه‌ای است که در آن تغییر و تحول نیست اگر تغییر و تحولی باشد از قبیل نسخ و بداء است که آن هم یک داستان خاص خودش را دارد که جای خود باید بحث کرد و الا هیچ تکامل و تغییری در آن وجود ندارد اما وقتی می‌آید به مرحله ابلاغ و وصول و اجتهاد و کشف اینجا سعه و ضیق پیدا می‌کند تحول و تغییر تدریجی و تکاملی پیدا می‌کند

پس این طور شد که در ذیل این مراتب ضوابطشان را گفتیم و این‌که در چه مرحله‌ای تکامل و تدریج است و طبعاً در مقام تنظیم اول باید مراتب را گفت بعد هم گفت که در اینجا چند تا موضوع وجود دارد یکی رابطه این مراتب است یکی تحول‌پذیری است این برای تنظیم بحث است ما وارد بحث سوم که می‌شویم مراتب اسلام می‌شود و مراتب را برمی‌شماریم و شواهد هر مرتبه را ذکر می‌کنیم بعد بحث اول می‌آید نسب این روابط تحول و تغییر در دین و بعضی نکات دیگری که قبلاً گفتم این‌ها بعد از خود بحث اصل مراتب خودبه‌خود تنظیم می‌شود

### مرتبه مفهوم و مکشوف، مرتبه اجتهادپذیری دین

پس آن مراتب تکامل‌پذیر نیست اما دین در مراتب بعدی و مرتبه ششم که مرتبه مفهوم و مکشوف باشد اینجا بسط پذیر و تکامل‌پذیر است و علتش هم این است که مفروض اجتهاد پذیری منابع و متون دینی است مفروض این است که منابع و متون اجتهاد پذیر است و در یک چارچوب‌هایی می‌شود مدلول آن را بسط داد این در حقیقت برمی‌گردد به این‌که ما یک مقدمه‌ای را در اینجا توضیح بدهم درواقع ما در ذیل این بحث اصلی را داریم که به‌عنوان اصل اجتهاد پذیری یا بسط پذیری معرف دینی که این در مرتبه عندالله و عند الرسول نیست ولی در مرتبه بعدی از جمله در وصول در عصر غیبت این امر وجود دارد.

### اجتهادپذیری یا بسط‌یابندگی یک متن

در اینجا مقدمتا باید به این نکته توجه کرد که بعضی از بیانات یا خطابات یا محاوره‌ها هست که ظرفیت بسط و توسعه چندانی ندارد اما هرچه قدر آن شخصی که کلام از او صادر می‌شود از احاطه علمی بیشتری برخوردار باشد و از توانمندی در مقام ابراز و اظهار این دو تا هر چه بیشتر باشد آن ظرف زمانی از اجتهاد پذیری بیشتری برخوردار می‌شود فرد عادی و عامی که یک کلمه‌ای را می‌گوید که آن را می‌گوید و تمام شد و رفت این یک حدی می‌شود حرفش را فهمید و نکته از آن درآورد ولی به‌تناسب این‌که فرد می‌آید از احاطه و وقوف بیشتری برخوردار می‌شود و توانمندی بیشتری در استخدام کلمات دارد این موجب می‌شود که کلام بسط پذیر باشد این‌ها را در بحث‌های هرمنوتیک و این‌ها گفته‌اند که درواقع اجتهاد پذیری و بسط یابندگی یک متن که مشروط به علل و عواملی است که مهم‌ترینش این است که یک احاطه و اشراف متکلم بر محتوا و مضموم است و یکی هم ظرفیت زبان و یکی هم توانایی استخدام بالطبع و بهینه زبان است این سه امر مراتب هم دارد عین تدریس است من که دارم تدریس می‌کنم یک بار یک درجه احاطه دارم به طرح موضوع و مسائل مرتبطش گاهی دو درجه گاهی سه درجه یا چهار درجه و همین جور هر چه قدر احاطه شخص بر آن مضمون و محتوایی که می‌خواهد ارائه بدهد بیشتر باشد و زبان هم قابلیت بیشتر داشته باشد و زبان‌ها هم در قابلیتشان تفاوت است و ظرفیت‌هایشان متفاوت است بعضی از زبان‌ها آن ظرفیت را ندارد که تمام آن مثلاً حرف‌هایی که در مثنوی است بتواند حملش بکند اگر هم دارد باید به‌تدریج پیدا بکند ولی بالفعل ندارد و باید بسط داده بشود که این ظرفیت زبان و آن توسعه محتوا و مضمون هم دادوستد دارد یعنی مثلاً فلان زبان جدیدی که متولد شده در یک قوم معمولی این آن ظرفیت بالا را ندارد ولی زمان هر چه بالاتر بیاید و آدم‌های بزرگ‌تری هم آنجا پیدا بشوند زبان هم بسط پیدا می‌کند به‌هرحال این ظرف و قالب باید یک ظرفیتی داشته باشد و آن متکلم هم باید از یک اشراف بالایی برخوردار باشد و اشراف او هم بر محتوا و هم بر نوع استخدام الفاظ بالا باشد این‌ها هر چه بیشتر باشد این متن اجتهادپذیرتر می‌شود این‌ها چیزهایی است که در معمولاً در کتاب‌های مربوط به هرمنوتیک گفته می‌شود که فردا آدرس‌هایی را در مورد هرمنوتیک می‌آورم و کتاب‌هایی که مربوط به این بحث است این اجتهاد پذیری و تکامل‌پذیری یک متن از لحاظ کشف معانی از آن تابع این است در اینجا یک بحث دیگری وجود دارد و آن این‌که گاهی اجتهاد به صورت برداشت‌هایی از قصد متکلم است او یک چیزی گفته و تمام شده رفته ولی ما عشق خودمان می‌کشد که دائم یک چیزی را بر این لفظ حمل می‌کنیم و معانی جدیدی از آن به دست می‌آوریم درحالی‌که آن گوینده اگر امروز بود اصلاً این‌ها را نمی‌فهمید و این نکته‌هایی که مثلاً از مثنوی یا از جای دیگر می‌آورد اصلاً به ذهن خودشان هم نمی‌آمد این یک نوع است این بسط معناست بدون این‌که کار به قصد متکلم داشته باشد اما یک نوع بسطی است که ما در چارچوب قصد متکلم حرکت می‌کنیم متکلم تا کجا قصد داشته که این دو تا باهم متفاوت است که انشاءالله تفصیلش فردا ادامه می‌دهیم و یک سری منابع هرمنوتیک برایتان می‌دهیم که در آینده برایش نیاز دارید

# جمع‌بندی

ما در اینجا دو تا بحث کردیم یکی بحث تکامل‌پذیری است و یک بحث اجتهاد پذیری است یعنی می‌شود دایره معنا و مضمونی را توسعه‌اش داد بگوییم ما آن زمان این را می‌فهمیدیم و حالا این‌جوری بسط پیدا کرد لاتنقض الیقین بالشک و انقض بیقین الآخر این را قدمای ما می‌دیدند این در همان دایره‌ای است که طهارت از آن چیزی می‌فهمید ولی وقتی آمد رسید به زمان شیخ می‌بینید می‌شود چیزی از آن فهمید و تعمیم داد و قاعده آمد در شبهات حکمیه هم آمد این بسط اجتهادی را در همین مرتبه داریم بحث می‌کنیم ولی اصل این‌که علی‌الاصول بتواند تکامل‌پذیر باشد گفتیم در ابلاغ و وصول هم می‌تواند تکامل پیدا بکند زمان ائمه هم ابلاغ تکامل داشت و زمان حضرت ولی‌عصر هم این تکامل پیدا می‌کند ولی این بحثی که الان داریم می‌کنیم تکامل‌پذیری از نوع اجتهاد پذیری است یعنی از خود متن معانی بیشتری به دست می‌آوریم.

1. - الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 18. [↑](#footnote-ref-1)